یادی از شادروان میرزا احمد خان اشتری و خاطره ای از فرهنگستان ایران

ذکائی بیضائی

یکی از اقدامات بسیار ارزنده و مفیدی که در اواخر دورهء اعلیحضرت رضا شاه کبیر و بدتسور آن راد مرد بزرگ بعمل آمد تأسیس فرهنگستان ایران بود که سالها در عمارت‏ جنب مدرسهء سپهسالار یعنی در جهت شمال شرقی آن مدرسه و جنوب شرقی باغ بهارستان‏ تشکیل مییافت.

این فرهنگستان که از رجال علمی و ادبی پایتخت تشکیل میشد انجمن ادبی نیز بنام(انجمن ادبی فرهنگستان ایران)تشکیل داده و شعرای نامی پایتخت را بعضویت‏ آن دعوت نمود و هر هفته جلسات آن در آن عمارت منعقد میگشت.

تاریخ دقیق تأسیس فرهنگستان و انجمن ادبی آن در نظرم نیست ولی دعوتنامه‏ای‏ که بامضاء ملک الشعرا برای این بنده رسید و مرا بعضویت آن انجمن فرا خواندند تاریخ‏ 30 شهریور 1326 شمسی دارد.

متن دعوتنامه این است

شماره 19 تارخ 30/6/26 آقای نعمت اله ذکائی بیضائی

در بیست و یکمین جلسهء انجمن ادبی فرهنگستان ایران عضویت جنابعالی بتصویب‏ رسیده است متمنی است در جلسات عمومی انجمن که روزهای دوشنبه ساعت 6 بعدازظهر در تالار فرهنگستان منعقد میشود حضرو بهمرسانند.

رئیس انجمن ادبی فرهنگستان ایران م.بهار

از هفته بعد از وصول این دعوتنامه مرتبا در جلسات انجمن شرکت میکردم.

اعضاء این انجمن عبارت بودند از.

آقایان ادیب السلطنه سمیعی-جلال همائی-بدیع الزمان فروزانفر-میرزا احمد خان‏ اشتری-سید محمد محیط طباطبائی-حبیب یغمائی-شیخ الملک اورنگ-رشید یاسمی- پژمان بختیاری-احمد گلچین معانی-امیری فیروزکوهی-احمد سهیلی خوانساری-رهی معیری-پارسا توسیرکانی-دانش بزرگ‏نیا-عباس فرات-کاظم رجوی-دکتر حمیدی شیرازی-سید محمد هاشمی کرمانی و عدهء دیگر که فعلا اسامی آنها در نظرم‏ نیست.

ریاست انجمن با ملک الشعرا بهار و نیابت ریاست با میرزا احمد خان اشتری بود.

وقتی باین انجمن وارد شدم اغلب قیافه‏های اعضاء را آشنا دیدم ولی تنی چند را نیز برای اول بار ملاقات میکردم یکی از آنها مرحوم میرزا احمد خان اشتری بود که در همان‏ یکی دو جلسه اول سربارادتش نهادم و دل ببزرگواریش دادم مردی خلیق بود و وجودی‏ شفیق.بیانی نرم داشت و دلی بمحبت گرم بیش از این برادر کوچکترش آقای میرزا هادیخان‏ اشتری را میشناختم که مکارم اخلاق متصف بود و وقتی میرزا احمد خان را دیدم فهمیدم‏ که او سبق خوان این بستان است و کل صد برگی از این بوستان جناب میرزا احمد خان‏ جندی در مکتب کمال الملک نقاشی آموخته بود و نقش هرچیز مخصوصا صورت انسانی را بتمام معنی رسم میکرد خطی بغایت نیکو داشت و شعر را در کمال سلاست و استادی میسر بود ولی جمیع این فضائل در مقابل مکارم اخلاق و خلق عمیم و محبت عمیقش گوئی‏ خودنمائی نداشتند بعد از فوت ملک الشعرا که در سال 1330 شمسی یا 1370 قمری اتفاق‏ افتاد ریاست انجمن بعهدهء مرحوم ادیب السلطنه سمیعی که بتما قلب فریفته شعر و ادب‏ بود و خود نیز بخوبی و استادی شعر میگفت قرار گرفت و جناب اشتری کماکان نیابت ریاست‏ انجمن را بعهده داشت.

ولی وقتی ادیب السلطنه نیز بدرود زندگی گفت(1332 شمیسی)کار آن انجمن‏ تقریبا پایان یافت و دیگر تشکیل نگردید.

تذکره‏ئی نیز از اعضاء این انجمن تحت عنوان تذکرهء شعرای معاصر نوشته شده که‏ ذکرش در تاریخ تذکره‏های فارسی تألیف شاعر و محقق ارجمند آقای احمد گلچین معانی‏ آمده است.

جناب اشتری در سال 1333 شمسی در تهران بدرود زندگی گفت و من تاریخ‏ ذیل را در رثایش سرودم.

دوش کز محنم جهانم بود حالی آشفته و دلی پژمان‏ خاطری داشتم ز محنت زار دیده‏ئی از غم والم گریان‏ سینه همدوش انده و حسرت‏ دل هماغوش ناله و افغان‏ در چنین حالم از جفای سپهر بازم از دور بی‏ثبات جهان‏ جانگزا محنتش نشست بدل‏ دلشکن غصه‏ای رسید بجان‏ خبر آمد که باز دست اجل‏ چید زیبا گلی ازین بستان چه گل آن گل که از لطافت طبع‏ بود آزرم لالهء نعمان‏ خود همنان گل که رنگش از دانش‏ خود همان گل که بویش از ایمان‏ احمد اشتری جهان ادب‏ احمد اشتری سپهر بیان‏ احمد اشتری که فضل و هنر بود او را رهین کلک و بنان‏ آنکه در جمع و حسم اهل ادب‏ شمع پر نور بود و روح روان‏ ز جهان رفت و هشت در دل ما از غم هجر آتشی سوزان‏ ز جهان رفت و در فراقش رفت‏ سال خورشیدی وفاتش را سر ز بهت او فکند و گفت(ایوای‏ اشک حسرت ز دیدهء یاران‏ باز جستم ز خاطر حیران‏ یکجهان حسن خلق شد ز جهان)

1333

در پایان قطعه‏ای از آن شادروان بنظر دوستان می‏رسانم.

کشیشی را شنیدم در کلیسا سخن میگفت از احکام عیسی‏ کسی تان گر زند سیلی برخسار میاشوبید بروی هیچ زنهار اگر بر راست زد چپ پیش دارید وگر چپ راست را نزدیکش آرید ز جا برخاست ماهی عنبرین موی‏ گشود از یکدگر لعل سخنگوی‏ که مهر سیلی این حکم مبین است‏ و یا در بوسه هم حکم اینچنین است

بقیه از صفحه 41

پس از من شعر من خوانند و دریا بند و می‏گویند جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی

در پایان برای حسن ختام پیام اقبال خطاب به جوانان عجم نقل می‏شود:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان و جان شما غوطه‏ها زد در ضمیر زندگی اندیشه‏ام‏ تا به دست آورده‏ام افکار پنهان شما فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق‏ پارهء لعلی که دارم از بدخشان شما میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده‏ام از روزن دیوار زندان شما حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل‏ آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

منابع

1-کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری،با مقدمهء احمد سروش،کتابخانهء سنائی 1343

2-رومی عصر تألیف خواجه عبد الحمید عرفانی،کانون معرفت،1332

3-یک چمن گل،به کوشش آقای دکتر غلامحسین صالحی،کتابخانهء عطائی،1339

4-اندیشه اقبال لاهوری،به قلم آقای دکتر محمد ریاض،مجلهء هفت هنر شمارهء 16